



در وسط – بحران‌های دنیای کار و مصادره آن‌ها توسط راستگرایان #2

کار خوب – کار بد؟ کاهش ارزش همه کسانی که «نرمال» کار نمی‌کنند

جامعه عملکردگرا (همچنین «شایسته‌سالاری») به انقلاب بورژوازی در قرن 19 و برقراری حقوق برابر و آزادی‌های فردی بر می‌گردد. این مورد جایگزین اشرافیت شد و در ابتدا یک دستاورد محسوب می‌شد: «زندگی خوب» دیگر به صورت انحصاری مختص اشراف نبود، بلکه به لحاظ نظری از طریق ترقی اجتماعی نیز امکان پذیر شد. این وعده اصل عملکرد است. اصل برابری مدنی تا امروز معتبر است، اما در واقعیت با سرمایه‌داری به عنوان نظام اجتماعی که مبتنی بر نابرابری است، در تضاد است. بنابراین اصل عملکرد یک توهم است: این اصل به طور مثال در ارتباط با دارایی‌ها صدق نمی‌کند، زیرا به طور مثال ثروت ممکن است به ارث برده شود و لازم نیست به صورت فردی از طریق کار کردن کسب شود. البته پاداش دادن به عملکرد فردی نیز تا حد زیادی در مورد همه صدق نمی‌کند. بسیاری از تلاش‌ها از نظر اجتماعی به عنوان «کار واقعی» به رسمیت شناخته نمی‌شوند. از جمله فعالیت‌هایی که به صورت سنتی «زنانه» تلقی می‌شوند، مانند خانه داری یا کار مراقبت (به طور مثال برای کودکان و افراد مسن) متاثر از این مساله هستند. البته این انتساب‌ها و ارزیابی‌ها ممکن است تغییر کنند و از نظر اجتماعی بر سر آن جدل و مناقشه صورت گرفته است. یک مثال برای چنین تغییر تصویری بخش فناوری اطلاعات (IT) است که امروزه بسیار مورد توجه است و اغلب درآمد خوبی دارد. قبلا به خصوص زنان توسعه نرم افزار جدید را تقبل می‌کردند و در مقایسه درآمد اندکی کسب می‌کردند. تنها با افزایش اهمیت این بخش سهم شاغلان مرد و در نتیجه اعتبار و همچنین حقوق‌ها افزایش یافت. این مثال نشان می‌دهد که عملکرد عینی نیست، بلکه یک ارزیابی اجتماعی است که به روابط قدرت و ساختارهای اجتماعی بستگی دارد.

در پاییز سال 2025 در چارچوب پروژه "Connect" – تنوع از طریق مشارکت" در DGB- Bildungswerk Thüringen e.V (انجمن ثبت شده سازمان آموزش DGB تورینگن) یک سری رویدادهای آنلاین برگزار شد. سخنرانی‌های این سری رویدادها به صورت مکتوب درآمدند و به چندین زبان منتشر شدند. این متن سخنرانی **Fabienne Décieux (دانشگاه Innsbruck)** را خلاصه و جمع بندی می‌کند.

چه کاری در جامعه «نرمال» تلقی می‌شود و چرا به این صورت است؟ این مساله چه چیزی را در مورد تصورات ما از عملکرد و عدالت فاش می‌کند؟ و آیا همه این موارد در گسترش تبعیض و مواضع راست‌گرایانه سهیم است؟

جامعه عملکردگرا به عنوان «ویژگی نرمال»

هر کس عملکرد بیشتری داشته باشد، باید بابت آن پاداش نیز بگیرد و بیشتر دریافت کند – این ایده «نرمال» تلقی می‌شود. اغلب افراد در آلمان اعتقاد دارند که ساختار جامعه ما به این صورت است و این مساله باید هم به این صورت باشد. البته بسیاری در ارتباط با واقعیت شخصی خود متوجه می‌شوند که تلاش‌ها و عملکردهای آن‌ها به صورت متناسب مورد تقدیر واقع نمی‌شوند. این مساله چگونه با هم جور در می‌آید و اعتقاد راسخ به اصل عملکرد از کجا می‌آید؟

کار «نرمال» - قبلا چه بود و اکنون چه هست؟

آنچه که امروزه نیز هنوز به عنوان «رابطه کاری نرمال» تلقی می‌شود، در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، اصطلاحاً دوران «فورديسم» ایجاد شد. ترقی اجتماعی از

یک سو به صورت جمعی از طریق افزایش‌های منظم در دستمزد واقعی وجود داشت که توسط اتحادیه‌های کارگری قدرتمند محقق می‌شدند. از سوی دیگر ارتقاهای در میان مدت در درون شرکت جزء مقررات بود. این مدل پایه توسط یک «دولت رفاه دلسوز» شکل گرفت که در صورت بیکاری تامین اجتماعی پایدار را تضمین می‌کرد. بر این اساس در فورديسم طبقات کارگر و متوسط مذکر بومی به عنوان ارائه کنندگان خدمات محسوب می‌شدند. به خصوص کار

«فورديسم»:
نامگذاری شده بر اساس موسس شرکت تولید کننده خودرو هنری فورد.
در فورديسم ساختارهای اجتماعی مشخصی حاکم بود: در خانواده کوچک دگرجنس گرا مرد تنها نان آور بود و معمولاً 40 ساعت در هفته به عنوان کارمند دائمی در یک شرکت صنعتی کار می‌کرد.

بدون مزد زنان خانه دار که از طریق سیستم مجبور به ایفای این نقش می‌شدند، نادیده گرفته می‌شد یا به درستی درک نمی‌شد. البته همچنین عملکرد «کارگران مهمان» مهاجر از نظر اجتماعی کمتر مورد تقدیر واقع می‌شد و از نظر اقتصادی کمتر تحت پوشش بیمه قرار می‌گرفت و آن‌ها فرصت‌های کمتری برای ارتقا داشتند.

البته حداکثر در سال‌های دهه 90 ترکیب فعلی متشکل از «رابطه کاری نرمال»، خانواده کوچک و دولت رفاه تحلیل رفت. با وجود آن که «رابطه کاری نرمال» همچنان وجود داشت، اما علاوه بر آن بسیاری از اشکال دیگر کار با اهداف کسب درآمد (حتی برای گروهی که قبلاً تحت پوشش بیمه بود) به وجود آمدند: کار پاره وقت بیشتر، فرصت‌های شغلی موقت بیشتر، مشاغل متعدد به صورت همزمان یا مدل جدید مانند پیمانکاری. به این ترتیب کار و درآمد نامطمئن تر و با شدت بیشتری انعطاف پذیر شد. همچنین دولت رفاه اجتماعی تغییر کرد. عملکردها شدیدتر به کار با هدف کسب درآمد وابسته می‌شدند و با وظایف بیشتری مرتبط می‌شدند. سیاستمداران و رسانه‌ها هشدار می‌دادند که یک شبکه کمک رسانی دولت رفاه اجتماعی بیش از حد

سخت‌و‌تندانه به «ننوی اجتماعی» برای همه افرادی تبدیل می‌شود که نمی‌خواهند هیچ عملکردی داشته باشند و در عوض استراحت می‌کنند. به این ترتیب اصل عملکرد بیشتر و بیشتر به یک درخواست از افراد تبدیل می‌شد که همیشه در دسترس و فعال باشند. علاوه بر این مخارج دولتی باید با قدرت بیشتری منافع اقتصادی ایجاد می‌کرد. سیاست اجتماعی یک «خصلت سرمایه گذاری» به خود می‌گرفت. یک مثال توسعه مراقبت از کودکان سابق است که به خصوص این کاربرد را داشت که زنان بیشتری جذب بازار کار کند.

الزامات عملکرد تشدید شده، امنیت کمتر

داستان موفقیت «ارائه دهندگان خدمات» ادعایی گذشته - به خصوص مردان در فرصت‌های شغلی تمام وقت مطمئن - تداوم نیافت. دستمزدهای واقعی دچار رکود شدند، دستمزد خانواده دیگر کفایت نمی‌کرد و وظایف در خانواده‌ها و شرکت‌ها به تعویق می‌افتادند. به همین دلیل برخی از یک «جامعه رو به زوال» سخن به میان می‌آورند. اما این تصویر فقط تا حدی درست است. زیرا برخی گروه‌ها که قبلاً مورد تبعیض واقع شده بودند، توانستند ترقی‌های محدودی را تجربه کنند، به طور مثال زنان. با وجود آن که بسیاری تحت شرایط دشوار کار می‌کنند، اما امروزه فرصت‌های ارتقا و گزینه‌های طراحی‌های آزادانه زندگی وجود دارد که قبلاً وجود نداشت.

با وجود همه این تغییرات، اصل عملکرد به قوت خود باقی است. البته این اصل شکل جدیدی پیدا می‌کند. عملکرد به طور فزاینده‌ای با نتایج قابل اندازه‌گیری و بهره‌وری به صورت قطعی مورد توافق قرار می‌گیرد. همچنین بسیاری از بخش‌های ساماندهی شده توسط دولت خصوصی شده‌اند، به طور مثال نظام سلامت. به این ترتیب رقابت به حوزه‌های زندگی به صورت مداوم بیشتری گسترش می‌یابد. در این تصور ایده‌آل افراد به طور مداوم خود را برای بهبود مزایای خود بهینه‌سازی می‌کنند و توجهی به تعهدات مراقبتی نمی‌کنند. البته در واقعیت این مساله به کاهش ارزش بسیاری از فعالیت‌ها منجر می‌شود که به آسانی قابل اندازه‌گیری و سنجش نیستند، به طور مثال کارهای پرستاری و مراقبت، کارهای تربیتی یا سایر کارهای مراقبتی. همزمان دولت خود را از بخش‌هایی مانند پرستاری و مراقبت از سالمندان کنار می‌کشد. بنابراین مشکلات شخصی می‌شوند - مسئولیت بر عهده افراد است.

دستمزدهای واقعی همیشه کمتر بالا می‌روند و همچنین زیرساخت اجتماعی در بسیاری از مناطق بدتر می‌شود.

این حالت با اقتصادی کردن عمومی زندگی تشدید می‌شود. همیشه بخش‌های بیشتری، همان‌گونه که بدیهی است، خود را با منطق‌های بازار تطبیق می‌دهند و دیگر خود را با اصول اجتماعی تطبیق نمی‌دهند. به طور مثال در نظام سلامت این نرمال تلقی می‌شود که افراد شاغل «باید عملکرد بیشتری داشته باشند» تا کلینیک‌ها ضرر نکنند. این مساله که آیا وظایف مراقبت پایه دولتی و اجتماعی مانند سلامت و پرستاری اصلاً باید خصوصی سازی شوند و باید با اصول اقتصادی همسو شوند، در منطق نئولیبرال مورد بحث قرار نمی‌گیرد. این «ویژگی نرمال» مانند یک نیروی طبیعی عمل می‌کند که ظاهراً نمی‌توان در مورد آن کنکاش کرد. همزمان ممکن است از نظر علمی همذات‌پنداری فزاینده‌ای با بازار و منطق آن تا آن پایین در ارتباط با افراد شاغل اثبات شود. بسیاری از افراد به طور مثال به وضعیت اقتصادی آلمان به عنوان «قهرمان صادرات جهان» افتخار می‌کنند. بر این اساس - با وجود مطالبات نقض شده - نوعی تسلیم داوطلبانه در برابر دستورالعمل‌های جدید جامعه وجود دارد.

پیامدهای سیاسی

آسیب‌پذیری و ناتوانی بسیاری از افراد که به سختی قابل بیان است، در برابر یک «وضعیت نرمال» که به شدت تحت تاثیر مسائل اقتصادی است، اغلب به خشم پراکنده منجر می‌شود. این خشم در واقع باید علیه ساختارهای نئولیبرالی توصیف شده باشد که البته به دلیل وضعیت نرمال ظاهری آن‌ها بسیار قدرتمند عمل می‌کنند، به طوری که گویی غیر قابل تغییر هستند. اما خشم به یک هدف نیاز دارد: از این طریق آمادگی بیشتری برای پذیرش تفسیرهای صحیح که تصویرهای ساده‌ای از دشمن ارائه می‌کنند و ظاهراً از مقصران نام می‌برند، ایجاد می‌شود. این به خصوص اغلب مهاجران و سایر گروه‌های دارای قدرت اندک در جامعه و البته همچنین احزاب سیاسی سنتی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. همزمان در مورد بسیاری از افراد (حتی جوان) به دلیل عدم قطعیت اقتصادی و سیاست جهانی تمایل به ساختارهای مشخص و سنتی، به طور مثال بازگشت به نقش‌های جنسیتی محافظه کارانه افزایش می‌یابد.

این مساله به خصوص زنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. آن‌ها بیشتر به صورت پاره وقت یا در سایر اشکال اشتغال ناپایدار کار می‌کنند، زیرا بیشتر از مردان مجبور هستند که با کار دارای دستمزد و همچنین کار بدون دستمزد کنار بیایند.

در مجموع الزامات عملکرد در 30 سال گذشته افزایش یافته‌اند، در حالی که امنیت‌ها کاهش یافتند. مرزهای بین «کار نرمال» که وعده امنیت می‌دهد و کار دشوار در حاشیه فرضی جامعه جابجا شده‌اند و بسیاری از افراد این ناامنی را احساس می‌کنند.

مطالبات نقض شده در ارتباط با عدالت؟

برای درک این مساله که تحولات تشریح شده برای افراد چه معنایی دارند، نگاهی به مطالبات فردی آن‌ها در ارتباط با عدالت اجتماعی راهگشا است. چنین مطالباتی همیشه به نسبت بین وضعیت زندگی شخصی و واقعیت اجتماعی اشاره دارند. بنابراین افراد بر این اساس در مورد عدالت قضاوت می‌کنند که خودشان در مقایسه با اطرافیان‌شان در چه وضعیتی قرار دارند و چه چیزی را برای خود مناسب می‌دانند.

اساساً این مطالبات همچنان به شدت متکی بر اصل عملکرد هستند: توانایی عملکرد شخصی و عملکرد واقعا انجام شده باید مورد تقدیر قرار گیرند و به آن پاداش داده شود. در این ارتباط تغییر اندکی رخ داده است. البته تحقیقات نشان می‌دهد که مطالبات در طی تحولات اجتماعی به تعویق می‌افتند. از زمان بحران مالی سال 2008 و سیاست صرفه جویی سختگیرانه در یونان که به خصوص طبقات پایین در آنجا را فقیر کرده است، بسیاری از افراد در آلمان و اتریش این احساس را دارند که مطالبات قبلی آن‌ها «بیش از حد زیاد» بوده است و البته باید واقعا حال آن‌ها خوب باشد. آن‌ها وضعیت خود را اکنون با شدت بیشتری رو به پایین مقایسه می‌کنند و انتظارات خود را بر این اساس تنظیم می‌کنند - حتی اگر باور اساسی آن‌ها به اصل عملکرد همچنان وعده ترقی را شامل شود. نتیجه این امر احساس تنش است: برای بسیاری از افراد ابراز یاس در مورد رکود اقتصادی شخصی خود یا حتی پسرفت دشوار تر است. با وجود این آن‌ها این احساس را تجربه می‌کنند، زیرا

آیا می‌خواهی بیشتر در مورد این مساله بدانی که بحث‌ها در شرکت و جامعه از طریق تفسیرهای راست گرایانه اشغال می‌شوند؟

همه موضوعات دیگر سری رویدادها و آثار منتشر
شده را در وب سایت ما:

www.dgb-bwt.de/wissen-fuer-alle

همه متن‌ها به زبان‌های زیر در دسترس هستند:
عربی، دری، آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، لهستانی،
روسی، اسپانیایی، ویتنامی.

در جامعه ترس‌ها از زوال افزایش می‌یابند، حتی اگر مبتنی
بر تجربیات شخصی نباشند. زیرا حتی بدون ضرر و
زیان‌های مادی واقعی، بسیاری از افراد موارد نقض
مطالبات عدالت خواهانه خود را که در گذر زمان انباشته
شده‌اند، تجربه می‌کنند. آن‌ها این احساس را دارند که
مدام باید سریع‌تر بدون تا روی یک پله برقی در حال
حرکت به سمت عقب به پایین سر نخورند. این یاس به
طور فزاینده‌ای در یک نارضایتی عمومی از «نظام» یا
«سیاست» نمود می‌یابد. همزمان بسیاری همچنان در
درون منطق‌های این نظام حرکت می‌کنند - به طور مثال
در صورتی که ساختار یک دولت رفاه اجتماعی محدود زیر
سؤال نرود، بلکه صرفاً درخواست شود که گروه‌های
مشخصی از آن حذف شوند.

این تحولات در این کار سهیم می‌شوند که سیاست
راستگرایانه و فاشیستی هواداران سرخورده بیشتری پیدا
کند. برای مقابله با این مساله، ما باید معنایی که احتمالاً
عدالت و عملکرد برای ما دارد، تغییر دهیم. زیرا کار دشوار
و الزامات عملکرد بالا قوانین طبیعی نیستند، حتی اگر
آن‌ها امروزه «نرمال» تلقی شوند.

In Trägerschaft
des:



Im Rahmen des
Bundesprogramms:



Gefördert durch
das:



Administriert durch
das:

